**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

6/12/91 تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح غیر مشروط به قدرت شرعیه بر مشروط به قدرت شرعیه)**

بحث در مورد مرجحات باب تزاحم بود مرجح اول ترجیح غیر مشروط به قدرت شرعیه بر مشروط به قدرت شرعیه بود عرض شد که قدرت شرعیه سه معنا می‌توانیم برایش ذکر کنیم یکی اینکه به معنای قدرت تکوینیه گفتیم اینجا وجهی ندارد ترجیحی داده بشود معنای دوم واجبی که وجوبش مقید باشد به عدم اشتغال به واجب آخر گفتیم اینجا تقدیمش صحیح هست ولی با مبنای ترتب بنابر مشی مرحوم آقای صدر یک جور دیگر این هست که مراد از قدرت شرعیه واجبی باشد که مقید باشد به عدم امر به واجب دیگر عدم فعلیت واجب دیگر نه عدم امتثال واجب دیگر این دیگر تقریباً غیر مشروط به قدرت شرعیه به این معنا بر مشروط به قدرت شرعیه واضح هست و دیگر بحث ترتب وابسته نیست خب رسیدیم پرسش:... پاسخ: و اصلاً کلاً بحث را گفتیم ... تزاحم نیست کل این بحثها داخل مقوله تزاحم نیست و این هم جزء مرجحات باب تزاحم نباید ذکر بشود خب حالا علی أی تقدیر این بحث، بحث ثبوتی قضیه بود در جایی که می‌دانیم قدرت در یکی به چه نحو هست و در دیگری به چه نحو حالا بحث اثباتی‌اش چه جوری می‌توانیم کشف کنیم که قدرت به چه نحو هست حالا با این فرض که قدرت را به معنای اول بگیریم مشروط به قدرت تکوینی بحث این هست که اگر دوتا، عمدتاً این هست می‌گویند اگر یک خطابی دلیل لفظی‌اش از شرطیت قدرت خالی باشد آن را ما کشف می‌کنیم که قدرت عقلیه است یعنی دخیل در ملاک نیست چه قدرت باشد چه قدرت نباشد ملاک وجود دارد اگر قدرت اخذ بشود در لسان دلیل می‌فهمیم که قدرت شرعیه است خب این دوتا ادعا را ببینیم چه جوری می‌شود اثبات کرد ادعای اینکه اگر در لسان دلیل قدرت اخذ نشده باشد در ملاک هم قدرت دخیل نیست خب این بحثش قبلاً گذشت و دیروز هم صحبت کردیم که یا به جهت

به اصطلاح همان بحثهایی که سابق بود که چه جوری می‌شود کشف ملاک در فرض عدم قدرت کرد که بعضی‌ها به دلالت التزامی تمسک کردند بعضی‌ها به اطلاق ماده تمسک کردند که این راهها را ناتمام می‌دانستیم با اشکالی که گذشت عمده‌اش بحث این است که به یکی از آن دو بیانی که خود ما به آن توجه داشتیم یکی بیانی که حاج آقا دارند که کشف قدرت از راه دلیل نیست کشف قدرت به ترتبات حکم و موضوع و به جهت یک نوع درک عرفی هست که عرف دارد پرسش:... کشف شرطیت قدرت ... پاسخ: کشف شرط ملاک برای غیر مقدور پرسش: یعنی اینکه قدرت شرطش نیست ... پاسخ: یعنی اینکه ما کشف کنیم که، معنای اینکه قدرت عقلیه است یعنی شخص غیر قادر هم ملاک دارد اینکه قدرت برای غیر قادر ثابت است به خاطر این هست که نوعاً قدرت دخیل در ملاک نیست همین باعث می‌شود که یک نوع دلالت عرفیه اینجا شکل بگیرد با آن تفصیلاتی که قبلاً در موردش صحبت شد یک مختصری دارد بعداً این مختصر را در تکمیل این عرض می‌کنم. یا به این بیان،‌یا به این بیانی که ما گفتیم اساساً مفاد خطاب وجوب فعلی من جمیع الجهات نیست مفاد خطاب وجوب خطاب وجوب من غیر جهت قدرت و تزاحم و این جور چیزها هست در واقع خطاب باعثیت و داعویت دارد این باعثیت و داعویت که مفاد خطاب هست باعثیت و داعویت تعلیقه حتی برای فرد غیر قادر هم هست یعنی در واقع می‌خواهد بگوید اگر قدرت داشتی این کار را انجام بده این مفهوم، مفهوم خطاب این است که اگر قدرت داشتی انجام بده و این در مقام بیان این هست که در واقع فعلیت باعثیت و لو در زمان تحقق قدرت است ولی آن چیزی که خطاب ناظر به او هست فعلیت باعثیت نیست یک باعثیتی هست که این باعثیت حتی در فرض عاجز هم هست حالا این ادعا بود دیگر یک قدری ادعا پرسش: این باعث می‌شود که خود غیر قادر تمنای قدرت مثلاً ... پاسخ: نه حالا آن را بعد عرض می‌کنم حالا دیگر می‌گویم یک ادعا بود حالا چقدر این ادعا قابل اثبات باشد خدا می‌داند پرسش: می‌شود یکبار دیگر بفرمایید ... پاسخ: ما در واقع بحثمان این بود بعث فعلی نمی‌خواهد بکند بعثی که اقتضاءش از همه جهات الا جهت مربوط به قدرت و

تزاحمات و این جور چیزها تاماً این بعثی اقتضاء‌ش از همه جهات تام است که اگر قادر بود بعثش فعلی می‌شد اگر مزاحمی نداشت مانعی از جهت مزاحم نبود فعلی می‌شد این بعث مفاد خطاب است خب در جایی که مزاحم نباشد قدرت وجود داشته باشد این بعث فعلی می‌شود ولی مفاد خطاب بعث فعلی ... پرسش: حاج آقا در واقع مراد جدی را می‌فرمایید این هست دیگر چون در معنای لفظ هیچ چیز نیست فقط همین بعث خالی است ... پاسخ: بله بحث این هست که چه بعثی آیا بعثی که همین الان می‌خواهد بعث بکند ناظر به شخص چیز هم هست یا نه شخص فرض کنید مزاحمت دارد صلّ می‌خواهد بگوید اگر پرسش: ذاتش که اصلاً هیچ قید و قیود خاص نه عقلاء یعنی با توجه به آن ارتکازشان که قدرت معمولاً در مصالح دخیل نیست کشف می‌کنند از آن قرینه که مراد جدی ایشان یک چنین بعثی هست پاسخ: آن حالا آن بیان حاج آقا است من ... پرسش:... بیان شما عملاً بر می‌گردد به بیان حاج آقا پاسخ: نه من نمی‌خواهم، می‌خواهم بگویم یک ظهور به لفظ می‌دهد پرسش:... پاسخ: نه حالا اجازه بدهید آن نکته‌ای که می‌خواستم بگویم بگذاریم همین جا اضافه‌اش کنم نکته‌این است که من عرضم این نیست که و لو این به دلیل یعنی این جور تعبیر بکنم آن بحث اطلاق ماده که در کلام قوم وجود دارد آن اطلاق ماده را می‌شود به یک بیانی تکمیلش کرد که با استفاده از بعضی نکاتی که در فرمایش حاج آقا هست حالا قائلین به اطلاق ماده این را می‌خواهند بگویند یا نمی‌خواهند بگویند آن را خیل کار ندارم ولی آن این است که اطلاق ماده این بود در واقع خطاب هر دلیلی که مثلاً می‌گوید صلّ در واقع دوتا محمول بر صلاة بار می‌شود یکی «الصلاة واجبة» یکی «الصلاة ذات ملاک» که «الصلاة واجبة» که قضیه اول هست به حکم عقل مقید به قدرت می‌شود ولی قضیه دوم دلیلی نداریم که مقید به قدرت بشود این محصل بحث است که خب اشکال شده بود که دوتا مفاد ندارند ممکن است بگوییم که یک وقت بحث در مدلول استعمال دلیل هست یک موقعی بحث در مفاد جدی دلیل هست و به اصطلاح مفهوم تفهیمی و لو استعمالی هم نباشد حالا مدلول تفهیمی بگویید جدی بگویید هر چی تعبیر بکنید در اینکه مفاد ابتدایی دلیل ناظر به ملاک نیست بحثی

نیست ولی یک نکته‌ای وجود دارد آن این است که با توجه به اینکه قدرت معمولاً دخیل در ملاک نیست یک ملازمه عرفیه بین ثبوت تکلیف و ثبوت ملاک در یک دایره اوسع می‌شود قائل شد و لو تکلیف ما در فرض قدرت هست ولی عرف با توجه به اینکه معمولاً قدرت در خطاب فقط دخیل است در ملاک دخیل نیست می‌گوید این ملاک تکلیف اوسع است حاج آقا همین ادعا را حاج آقا دارند من عرض این هست که این ادعای حاج آقا و این ملازمه عرفیه را ممکن است ما بگوییم یک ظهوری به دلیل می‌دهد یک مدلول ثانویه دلیل می‌شود که در طول مدلول اولیه دلیل فهمیده می‌شود از خود دلیل فهمیده می‌شود آن از دلیل، دلیل در واقع می‌گوید که پرسش: به دلالت مطابقیه فهمیده می‌شود ... پاسخ: حالا بفرمایید دلالت التزامیه عرفیه آن این است که نمی‌خواهیم بگوییم لفظ را در این معنا استعمال می‌کنیم یعنی این دلیل ما ممکن است خود حتی متکلم هم توجه به این نکته نداشته باشد ولی دلیل ما در واقع به نظر عرف کاشفیت دارد برای کشف یک معنای اوسعی در واقع دلیل ما کشف می‌کند برای ما اینکه ملاک ما در یک ظرفی اوسع از ظرف قدرت وجود دارد این چنین مدلول التزامیه عرفیه‌ای بگوییم خطاب پیدا می‌کند و این در واقع یک مدلول عرفیی هست که ممکن است حتی یعنی این را می‌خواهم بگویم ممکن است حتی خود آن متکلمی که دارد کلام را به کار می‌برد قصد تفهیم این معنا را نداشته باشد ولی عرف این خطاب را کاشف می‌دانند یک کاشفیت عرفی هست که کاشفش خطاب است مکشوفش وسعت ملاک، ملاک واسع هست پرسش: آن مراد جدی که می‌خواهد تفهیم کند نیست حقیقة المراد است ... پاسخ: یعنی آن چیزی که واقعاً یعنی عرف پرسش:... پاسخ: حالا این تعبیر را بحث این هست که بعضی چیزها را شما می‌گویید ظهور کلام، ظهور کلام نه به اعتبار آن چیزی که متکلم می‌خواهد تفهیم کند ظهور کلام یعنی آن چیزی که کلام کاشفیت از اوست پرسش:... کلام می‌رساند پاسخ: آن چیزی که کلام آن را افهام می‌کند پرسش:... یعنی لازمه عرف مراد استعمالی این ... پاسخ: بفرمایید لازمه عرفیه مراد پرسش:... پاسخ: نه حتی مراد جدی نه لازمه باید مراد جدی باشد یعنی بحث سر این هست که تا مراد جدی ... پرسش:... اراده

متکلم دخالت ندارد شما می‌فرمایید پاسخ: نه لازمه‌اش مراد متکلم است یعنی آن متکلمی که فرض کنید در ظرف قدرت حالا به جای متکلم تعبیر بکنم مقننی که، مقننی که در ظرف قدرت حکمی دارد این مصلحت را اوسع از قدرت می‌بیند به طور عرفاً معمولاً چون مصلحت را اوسع دیده است این امر را در این صورت ضیق ذکر کرده اجازه بدهید این نکته را عرض بکنم شبیه این مطلب را حاج آقا در یک بحثی که یک روز هم من بحث را شروع کردم ولی یادم رفت فردایش ادامه‌اش بدهم آن را عرض بکنم یک بحثی در بحث تعبدی و توصلی وجود دارد که فرق تعبدی و توصلی در چیست یک موقعی ممکن است شخص تصور کند که تعبدی آن چیزی هست که امتثال یعنی امتثالش حالا به تعبیر دیگر تعبیر بکنم در تعبدی غرض شارع از امر با امتثال تحقق پیدا می‌کند بدون امتثال تحقق پیدا نمی‌کند ولی در توصلی غرض شارع از امر اوسع از امتثال است چه امتثال بکند چه قصد امر بکند چه قصد امر نکند غرض شارع از امر حاصل این یک تصویر ولی این مطلب نادرست است توضیح اینکه هیچ وقت غرض از امر غیر از امتثال نمی‌تواند باشد حتی در توصلیات چون اساساً امر برای چی تحقق پیدا می‌کند شارع برای این امر می‌کند که مکلف به امر علم پیدا کند یا احتمال بدهد امر را و این امر احتمالی یا یقینی باعثیت پیدا کند برای انجام عمل غرض که علت غایه شیء هست و لو به وجود ذهنی‌اش مقدم هست ولی در وجود خارجی غرض معلول امر باید باشد آن چیزی که امر و لو احتمالاً در سلسله علل تحققش واقع نشده باشد معقول نیست غرض شیء باشد مثل عرض کردم فرض کنید که من می‌خواهم آب بخورم امر بکنم به زید غرض من از امر کردن این باشد که آن حصه‌ای از آب خوردن من که هیچ امر من در تحققش دخالت ندارد آن حصه ایجاد بشود این معلول معنا ندارد غرض همیشه باید، غرض از شیء باید شیء در سلسله علل او باشد و لو بوجوده الاحتمالی و لو احتمال این شیء یعنی و لو این منشأ احتمال بشود احتمال آن معلول را ایجاد کند پس فرق تعبدی و توصلی چی هست می‌گویند فرق تعبدی و توصلی در غرض از امر نیست در غرض اولیه است یک غرض اولیه شارع دارد یک غرض از امر دارد من مثلاً تشنه‌ام

هست می‌خواهم آب بخورم خب می‌دانم اگر امر نکنم ممکن است که امر نکنم همین جوری یک نفر عشقش بکشد آب برای من بیاورد و آب بخورم رفع تشنگی بشود خب این هیچ ولی ممکن است چنین نباشد امر بر این می‌کنم که آن حصه‌ای از آب خوردن که امر در سلسله عللش هست برای من حاصل بشود ولی در صورتی من این حصه برایم مطلوب است که از راه دیگری آن غرض اولیه تأمین نشود ولی اگر یک کسی تصادفاً آمد یک لیوان آب گذاشت جلوی من خب دیگر امر من ساقط می‌شود در واقع، واقع امر بازگشت می‌کند به یک امر مشروط به اینکه اگر غرض اولیه از راه دیگری حاصل نشود از این او راه حاصل ... پرسش:... مثل واجب کفایی است پاسخ: نه حالا واجب کفایی تعبیر نکنید آن حالا خودش یک ابهاماتی دارد که حالا آن را چه جوری بخواهیم تحلیلش بکنیم بحث این هست که امر مشروط است به عدم تحقق مأمور به غیر طریق الامتثال و این است که باعث می‌شود که امر در توصلیات به غیر امتثال ساقط بشود نه به خاطر اینکه غرض از امر آمده است نه امر امتثال در واقع غرض اولیه چون محقق شده امر ساقط شده سقوط تکلیف در توصلیات به خاطر تحقق غرض اولیه است نه غرض از امر پرسش:... امر مشروط ... پاسخ: طبیعتاً‌امر مشروط است. خب این را داشته باشید. خب یک بحث اینجا وجود دارد اینها چیزهایی که داشتم تمام فرمایشات حاج آقا است که در بحث صوم به خصوص مفصل چند بار این بحث را طرح کردند و بحث کاملاً منطقی و درستی هم هست در نکاح و اینها جاهای دیگر هم این را مطرح کردند و خب واضح است. آنچه که من اینجا یک موقعی خدمتشان سؤ‌ال کردم من سؤ‌الم این بود که اگر غرض از امر همیشه امتثال است و آن غرض اولیه اوسع بودنش خارج از محدوده غرض امر است پس باید بگوییم اصل در واجبات تعبدی بودن است اینکه یک شیء دیگری تأمین کننده غرض شارع باشد آن دلیل می‌خواهد ما می‌دانیم شارع این امری را که کرده است امر کرده است برای اینکه از طریق این امر به مطلوبش برسد این احتمال که شاید یک چیز دیگری هم مطلوبش را برساند این احتمال کافی نیست برای اینکه من بگویم احتمال وجود مسقط است والا من می‌دانم که شارع اینجا یک غرضی دارد احتمال

می‌دهم که از راه دیگری این غرضش تأمین شده باشد یعنی شک در این هست که از راه دیگری آن غرض شارع تأمین شده باشد پرسش:... پاسخ: نه یک چنین اصلی نداریم اصل به آن معنا نداریم بحث سر این هست من بحثم اصل لفظی نیست اصل عملیه است می‌گویم اگر شارع یک امری کرده است ما احتمال می‌دهیم که این امر از راه دیگری اسقاط شده باشد ساقط شده باشد پرسش:... اسقاط شده باشد یا مقتضی امر ... بوجود نیامده باشد پاسخ: یعنی مقتضی‌اش موجود است یعنی شارع می‌‌خواسته به این، شارع در این امری که کرده غرضی داشته شارع این امرش بر این بوده که از راه این امر به مطلوبش برسد که احتمال می‌دهیم این مطلوب از یک راه دیگر تأمین شده باشد پرسش:... باعث اسقاط این ... پاسخ: بله دیگر، احتمال می‌دهیم یقین داریم که شارع اینجا نیازی داشته احتمال می‌دهیم که این نیازش تأمین شده باشد احتمال تأمین ملاک است تأمین مناط هست و در این جور، شبیه فرض کنید نظیر حالا، حالا نظیرش را چون بعد می‌خواهم بحث بکنم نگویم بهتر است بنابراین می‌خواهم بگویم اصل اولیه پرسش:... با استصحاب حاج آقا می‌گویید هنوز تکلیف باقی است پاسخ: نه با استصحاب با اصل اشتغال من یقین دارم که اینجا یک تکلیفی وجود دارد نمی‌دانم مسقط تکلیف آمده است یا نیامده است تکلیف ما مسقط قطعی می‌خواهیم احتمال دارد یک چیز دیگر بیاید این را اسقاط کند بنابراین ما وجهی ندارد که توصلی خلاف قاعده است خلاف اصل است پرسش:... دقیقاً ما شک داریم که آیا مقتضی‌اش از بین می‌رود یا نه؟ ... پاسخ: نه مقتضی‌اش از بین نمی‌رود ملاک که وجود دارد ما احتمال می‌دهیم از راه دیگر این ملاک تأمین بشود نه اینکه ملاک ندارد ببینید یک موقع است من تشنه‌ام نمی‌دانم با آن لیوان آبی که برای من آب آوردند این تشنگی من بر طرف می‌شود یا بر طرف نمی‌شود پرسش:... این بعد از آمدن آن چیزی خلاصه می‌تواند جایگزین باشد بعد از آن دارید بحث می‌کنید در حالی که ما بحثمان قبل از آن است پاسخ: یعنی چه؟ پرسش: الان نمی‌دانیم این امری که الان داریم می‌کنیم امری هست که خلاصه با ... پاسخ: بحث این هست تمام امرها غرض از امر تأمین آن حصه‌ای است که مستند به امر هست است

پرسش:... اصل اینکه آن ملاک اولیه غرض اولیه اوسع از این ملاک از امر هست یا نیست این برای ما مشکوک است بنابراین مقتضی که یعنی ملاک باشد در ... پاسخ: ملاک امر مضیق است این ملاک امر مضیق احتمال می‌دهیم از راه دیگر هم تأمین بشود یک چیز بدیل داشته باشد پرسش: نتیجه‌اش این است که پس آن ملاک اولیه عامتر از ... پاسخ: ملاک اولیه اوسع باشد آن مسقط این تکلیف است پرسش:... اینکه آقایان می‌گویند که به شک در مقتضی بر می‌گردد به شک در مقتضی ... پاسخ: چرا به مقتضی بر نمی‌گردد ما یقین داریم تکلیف اینجا ملاک وجود دارد احتمال می‌دهیم از راه دیگر آن ملاک تأمین شده باشد پرسش:... نکته اصلیش این است که آن غرض اولیه و ملاک اولیه اگر اوسع از این غرض از امر نباشد پس مقتضی نیست اگر باشد مقتضی ... پاسخ: نه نباشد بحث این هست که من می‌دانم غرضی که شارع از این امر دارد این غرض تأمین نشده احتمال می‌دهم از راه دیگری بدیل بر این آمده باشد پرسش:... یعنی حاج آقا دوتا غرض هست یک غرض اولیه یک غرض از امر، غرض از امر که مشخص است مضیق است آن غرض اولیه یک مشکوک است که اوسع از همین است یا نه ... پاسخ: نه بحث شک در مقتضی اینها تعبیر نکنید بحث این است که من می‌دانم پرسش:... پاسخ: می‌دانم مقتضی اولی بحث این هست شارع یک غرضی داشته است که امر کرده بحث این هست که ما می‌خواهیم بگوییم که یک چیز دیگر بیاید آن چیزی را که این امر اسقاط کند شک در مسقط تکلیف است ما یقین داریم که امری متوجه ما هست احتمال می‌دهیم یک چیز دیگر بیاید این امر را ساقط کند پرسش: این جوری می‌شود شک در ... پاسخ: حالا یا عبارت دیگر حالا این جوری تعبیر بکنید حالا من این جوری تعبیر بکنم یک تعبیر لفظی بکنم امر اگر واجب توصلی باشد امر هم مشروط بشود واجب تعبدی باشد امر دیگر مشروط نمی‌شود اصالة الاطلاق اقتضاء می‌کند امر مشروط نباشد اصالة الاطلاق اقتضاء می‌کند امر مشروط نباشد پرسش:... مشروط بودن ... یعنی چه؟ پاسخ: یعنی اگر از راه دیگر حاصل نشود ... تعبدی مشروط نیست تعبدی می‌گوید این را باید بیاوری توصلی می‌گوید اگر از راه دیگر نیاوردی باید بیاوری اصالة الاطلاق می‌گوید که این اقتضاء

می‌کند تعبدیت را ... یعنی دو بیان است یک بیان این است که این را از باب اصل عملی تلقی کنید یکی اینکه از باب اصل لفظی تلقی کنیم بگوییم اصالة الاطلاق اقتضاء می‌کند تعبدیت را چون توصلی به واجب مشروط بر می‌گردد اصل این است که واجب مطلق باشد نه مشروط این یک بیان، پرسش:... پاسخ: نه اطلاق لفظی است اطلاق مقامی ندارد اطلاق لفظی بحث این هست که اگر واجب توصلی باشد واجب می‌شود واجب مشروط اگر تعبدی باشد می‌شود واجب مطلق می‌گوییم اصل با توجه به اصالة الاطلاق تعبدیت واجب است این یک بیان، یک بیان دیگر همان بحث اینکه در مقام اصل عملی تقریب را بکنیم این حالا دو تقریب حالا این را یک موقع با حاج آقا صحبت می‌کردم حاج آقا ایشان بنای‌شان این هست می‌فرمایند اصل اولیه توصلیت است تعبدیت دلیل می‌خواهد ایشان می‌فرمودند که به حسب چیز عرف، حالا من تقریب کلام ایشان را شاید به این صراحت نگفته باشند ولی من عرض می‌کنم آن این است که نوعاً آن چیزی که غرض اولیه هست اختصاص ندارد به آن حصه‌ای که از طریق امر حاصل بشود و این باعث می‌شود که یک نوع ظهور عرفیه‌ای وجود داشته باشد در اینکه غرض اولیه اوسع هست به طوری که اگر شارع غرض اولیه‌اش مضیق باشد باید ذکر کند یعنی آن عرف از این خطابات به طور معمول فرض کنید اگر بگویند که آقا این بچه من را از آب بگیر به یک نفر دیگر بگوییم این بچه را از آب گرفت می‌گویند غرض تأمین شده اما اینکه حتماً من باید بچه را از آب بگیرم از آب گرفتن من خصوصیت داشته باشد آن هم از آب گرفتنی که به محرکیت امر باشد اینها یکسری مؤونه‌های زایدی هست که نیاز دارد به بیان زاید شارع در واقع این باعث می‌شود که یک نوع اطلاق مقامی اینجا شکل بگیرد که اگر شارع بیان زاید نداشته باشد می‌گویند که این غرض اولیه اوسع هست از غرض امر مقید نیست به صورت امتثال یک چنین بیانی پرسش:... پاسخ: خب حالا عیب ندارد ... حالا آن خیلی بحث نیست پرسش:... پاسخ: حالا عیب ندارد حالا بحث را فرض کنید بر مبنای غیر اشاعره حالا اگر بر مبنای اشاعره هم تصویر کرد یا نه این بحث

را خیلی نمی‌خواهم وارد بشوم حالا مفروض را خودمان بگیریم تا بحثها چیز نشود.

در اینکه می‌خواهم بگویم در واقع یک نوع دلالت عرفیه‌ای وجود دارد که این دلالت عرفیه همین دلالت عرفیه هست در ما نحن فیه هست در ما نحن فیه که ما می‌گوییم که غرض از امر در واقع تحریک قادر است بنابر مبنای حاج آقا، حالا ما که می‌خواستیم بگوییم که امر تحریک فعلی نیست آن هیچ منهای آن روی آن بیان دارم مشی نمی‌کنم غرض از امر تحریک قادر هست ولی در واقع یک غرض اولیه‌ای وجود داشته هم قادر و هم عاجز در هر دو اینها در فعلشان ملاک وجود دارد ملاک فقط اختصاص ندارد به عاجز و عرف از ثبوت ملاک برای قادر بالملازمة العرفیة از ثبوت خطاب و تکلیف برای قادر ثبوت ملاک را برای عاجز هم نتیجه می‌گیرد و این یک مدلول عرفی هست که اگر شارع نظرش بر خلاف این باشد باید تصریح کنند در واقع یک نوع دلالتهای عرفیه‌ای هست که عرف از این خطاب این معنا را در می‌آورد خطاب در واقع ظهور در این معنا پیدا می‌کند ظهوری که، ظهور یعنی کاشفیت این خطاب با توجه به آن ملازمه عرفیه‌ای که عرف در ذهن دارد کاشفیت دارد برای ثبوت ملاک در دایره اوسع این یک چیزی شبیه این هست که در واقع همه تکالیف علاوه بر ثبوت حکم تمام خطابها علاوه بر ثبوت حکم و وجوب ثبوت ملاک را هم می‌رسانند و لو خود گوینده نمی‌خواهد آن را افهام کند افهامش به نظر عرفی است یک مفاد عرفی خطاب است نه مفاد به اصطلاح گاهی اوقات می‌گویند فلان چیز اذن مالکی دارد یک اذن شرعی پرسش:... به هر حال دوتا مدلول عرفی دارد یا ندارد؟ پاسخ: دوتا مدلول عرفی دارد پرسش:... پاسخ: حالا می‌گویم تفاوتش چی هست. ممکن است ما بگوییم این مدلول عرفی فقط اختصاص ندارد به جایی که خطاب مطلق باشد حتی اگر خطاب مقید هم باشد این مدلول وجود دارد پرسش:... پاسخ: اگر بگوید آقا اگر می‌توانی بچه من را نجات بده این معنایش و لو آن مقید عقلی که شارع حتماً خطابات به او مقید هست که قادر است همیشه کأن چه بگوید چه نگوید خطاب به قادر است یعنی آن مدلول اولیه خطاب مربوط به قادر است ولی مدلول عرفی می‌گوید وقتی

قادر مکلف به شییء بود این به خاطر این هست که ملاک در اوسع از قادر و عاجز موجود بوده بنابراین تفاوتش با آن اطلاق مقامی این است اطلاق مقامی می‌گوید چون اثباتاً قید نزده از عدم قید اثباتی مطلب استفاده می‌شود این به آن ربطی ندارد ما می‌گوییم اطلاقاً هم قید نزده باشد همان مقید عقلی که وجود دارد آن را قید می‌زند پرسش:... نیاز ندارد؟ پاسخ: نیازی نیست تصریح بکنیم آن قید هست ولی با وجود اینکه قید نیست یک مدلول عرفیه‌ای که مربوط به خود خطاب هست این مدلول از ظهورات خطاب است و حجیتش هم به خاطر حجیت ظهور خطاب است که بحث این هست تفاوتش با آن بیان، بیان حاج آقا در واقع این هست که عرف به تناسب حکم و موضوع درک می‌کند این را به خطاب نمی‌خواهند مستند کنند به ظهور خطاب ... بنابراین ما ممکن است به این بیان یعنی یک نوع ظهور عرفیه خطابات در ثبوت ملاک برای قادر و عاجز وجود دارد این ظهور عرفی خطاب مقید به اینکه قدرت در لسان خطاب اخذ بشود یا اخذ نشود نیست این یک ظهوری هست اوسع از آن پرسش: این به خاطر این نیست که یک مقدمه‌ای خلاصه مطویه دارد که ملاک مخصوص قادرین نیست ... پاسخ: بله همین جور است یعنی آن نکته‌ای که معمولاً عرف می‌بیند که ملاکات، مخصوص قادر نیست این منشأ می‌شود برای اینکه این ظهور عرفی پیدا کند ظهور عرفی که معمول خود متکلمها هم به آن توجه دارند چون عرفی هستند حالا ممکن است یک متکلمی یعنی معمول متکلمها اگر توجه داشتند باشند اگر از آنها سؤ‌ال بشود می‌گویند بله همین جور است و همین باعث می‌شود که یک چنین ظهوری خطابات پیدا بکنند خب این هم یک بیانی هست حالا یک کسی بیان را بپذیرد خب مطلب تمام است حالا نپذیرد که هیچ. اینها همه در این بود که اگر قدرت در خطاب اثباتاً اخذ نشود آیا ما می‌توانیم کشف کنیم که هم قادر هم عاجز ملاک دارد اما اگر قسم دوم قضیه اگر قدرت در خطاب اخذ بشود ادعا این بود که قدرت اگر در خطاب اخذ بشود کاشف از این هست دخیل در ملاک است این به چه بیان؟ مرحوم آقای صدر سه‌تا بیان را ذکر می‌کنند بیان اول این هست که می‌گویند که ما بگوییم مدلول التزامی آنکه ما می‌گفتیم قدرت دخالت در ملاک

ندارد به خاطر آن مدلول التزامیه و اطلاق ماده بود خب اینجا وقتی قدرت غیر خطاب شد نه مدلول التزامیه وجود دارد نه اطلاق ماده بنابراین قدرت دخیل در ملاک هست خب ایشان جواب می‌دهد مدلول التزامی و اطلاق ماده که اینجا نیست معنایش این است که ما دلیل نداریم بر اینکه قدرت برای عاجز هم ثابت بشود ولی نه اینکه دلیل داریم که ثابت نیست عدم الدلیل بر ثبوت ملاک در حق عاجز را اثبات می‌کند پرسش: ساکت می‌شود پاسخ: ساکت می‌شود می‌شود نه دلیل، آن چیزی که ما می‌خواهیم، ما می‌خواهیم بگوییم دلیل داریم که قدرت در حق عاجز نیست این مهم است والا این معنایش این می‌شود که شک داریم شاید قدرت در حق عاجز باشد شاید در حق عاجز نباشد این یعنی اینکه شک در اینکه قدرت شرعیه است یا عقلیه است پرسش: شک ملاک در عاجز ... پاسخ: شک داریم که ملاک در عاجز هست تا اصطلاحاً‌قدرت عقلیه باشد یا ملاک در حق عاجز نیست تا قدرت شرعیه باشد پس شما با این بیان‌تان شک را بر طرف نکردید بنابراین باید بحث عملی اگر نتوانستیم از راه دیگری حل کنیم با اصل عملی آنها باید مشکل را حل کنیم که حالا بحث اصل عملی را هم بحث می‌کنیم عرض کردم در این بحث شک در چیز در دو مرحله باید بحث کرد یکی بحث اصل لفظی یکی بحث اصل عملی در مرحله اصل لفظی بیان شما چیزی اضافه نکرد دو بیان دیگر خود شهید صدر دارد که این بیانات را ملاحظه بفرمایید و یکسری بحثهای تفصیلی زیادی دارد که من از اکثر بحثهای بعدیش می‌خواهم درز بگیرم و آن بحثها را جمع کنم که این بحث را به یکجایی برسانم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»